

## بررسی معنا و موارد «منصوب بنزع خافض» در زبان عربی

علی دلجور\*

### چکیده:

پدیده «منصوب بنزع خافض» از اموری است که بحث از آن بین متاخرین آغاز شده است. استعمالاتی در کلام عرب وجود دارد که به طرق مختلف قابل توجیه است و از جمله این طرق، منصوب بنزع خافض است. در این مقاله علاوه بر بیان تاریخچه و تعریف این اصطلاح، به بررسی موارد آن پرداخته‌ایم و همچنین بیان نموده‌ایم که تعدادی از موارد منصوب به نزع خافض قابل توجیه با دیگر انواع منصوبات نمی‌باشد و لازم است دسته‌ای مجزا در بین منصوبات برای این موارد تشکیل بدهیم همانگونه که شیخ بهایی در صمدیه، منصوب بنزع خافض را به عنوان نوع ششم از منصوبات بیان کرده است.

### واژگان کلیدی:

منصوب بنزع خافض، ظرف، افعال دوجهبی، حذف حرف جر

\* طلبة پایه سوم مدرسه شهیدین (ره)، تاریخ نگارش مقاله: بهار ۱۳۹۷



## مقدمه

تکلم با الفاظ قلیل همراه با ایصال معنا، از جمله زیبایی‌های زبانی است که اهل زبان به دنبال آن هستند و حذف حروف یا کلمات از رایج‌ترین روش اختصار است به شرط آن که معنای حرف محذوف از سیاق جمله مشخص باشد. و معمولاً حذف باعث تغییر در دیگر اجزاء کلام نمی‌شود و تا این حد طبیعی است اما در کلام عرب گاهی با مواردی مواجه می‌شویم که حذف، سبب تغییراتی در دیگر اجزاء کلام شده است.

یکی از مواردی که حذف در جمله باعث تغییر در سایر اجزاء آن می‌شود، وقتی است که در یک فعل متعدی به حرف جر، حرف جر از آن حذف و مجرور آن، منصوب می‌شود. چنین پدیده‌ای، یک پدیده زبانی است و در بررسی آن باید این پرسش‌ها مورد بررسی قرار گیرند: عامل نصب چیست؟ آیا با یکی از انواع منصوبات قابل توجیه می‌باشد یا دسته‌ای مستقل را تشکیل می‌دهد؟

پدیده حذف حرف جر و منصوب شدن مجرور در کلام عرب موجود بوده است و نحویون از همان ابتدای تدوین نحو به آن پرداخته‌اند و احکام و تاثیرات لغوی آن را بیان کرده‌اند بدون این که اصطلاحی برای آن وضع کنند و بایی مستقل به آن اختصاص دهند، بلکه در ابواب مختلف، موارد این پدیده را بحث کرده‌اند مانند: تعدی و لزوم، ظرف، حرف جار، مفعول لاجله و...

سیبویه (متوفی ۱۸۱ ق) در بعضی از ابواب *الکتاب* به این مسئله پرداخته است.

از جمله در باب «الفاعل الذی یتعداه فعله الی المفعولین» می‌گوید:

«مثل ذلك قوله عزوجل: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا وَ سَمَّيْتَهُ زَيْدًا وَ كُنِيتَ زَيْدًا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ [...] وَ مِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ: اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ ذَنْبًا لَسْتُ مَحْصِيْهِ [...] وَ اِنَّمَا فَضَّلَ هَذَا اَنْهَا اَفْعَالٌ تُوَصَّلُ بِحُرُوفِ الْاِضَافَةِ فَتَقُولُ اخْتَرْتَ فُلَانًا مِنَ الرِّجَالِ وَ سَمَّيْتَهُ بِفُلَانٍ كَمَا تَقُولُ عَرَّفْتَهُ بِهَذِهِ الْعَلَامَةِ وَ اَوْضَحْتَهُ بِهَا وَ



أستغفر الله من ذلك فلما حذفوا حرف الجر عمل الفعل»<sup>۲</sup>

مبرد (متوفی ۲۸۲ هـ ق) بعد از سیبویه به مناسبتی در ابوابی به آن اشاره می‌کند از جمله در باب قسم می‌گوید:

«و كذلك كل خافض في موضع نصب إذا حذفته وصل الفعل، فعمل فيما بعده؛

كما قال الله عز وجل: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا أَيْ: من قومه»<sup>۳</sup>

دیگران مانند ابن سراج (۳۱۶ هـ) و ابو علی الفارسی (۳۷۷ هـ ق) و زمخشری (۵۳۸ هـ ق) و ابن یعیش (۶۴۳ هـ ق) به این موضوع پرداخته‌اند البته نه در یک باب مستقل. به طور خلاصه می‌توان گفت همه آن‌ها به حذف حرف جر در برخی موارد و ارتباط آن با منصوب شدن اسم بعد آن اشاره کرده‌اند.<sup>۴</sup> اولین اشاره‌ای که به این اصطلاح شده و می‌توان گفت منشاء این اصطلاح است در کلام عبد الله بن هشام انصاری ظاهر شده به این صورت که در تعریف ظرف می‌گوید:

«و خرج عن الحد ثلاثة امور منها دخلت الدار و سكنت البيت فانتصابهما انما

هو على التوسع باسقاط الخافض، لا على الظرفية...»<sup>۵</sup>

این پدیده در کلام عرب وجود داشته است و نحویون به مناسبت بحث‌های مختلف به آن پرداخته‌اند و بعد از ابن هشام، بعضی از متاخرین این پدیده را مستقلاً بحث کرده‌اند و اصطلاحی را برای آن وضع نمودند.

۲. عمر بن عثمان سیبویه، کتاب سیبویه، ج ۱، ص ۲۶

۳. محمد بن یزید مبرد، المقتضب، ج ۲، ص ۵۸۷

۴. برگرفته از پایانامه دکترجهاد یوسف العرجا به اسم المنصوب على نزع الخافض في العربية،

<http://site.iugaza.edu.ps/jarja>

۵. عبدالله بن یوسف ابن هشام، اوضح المسالك الى الفیة ابن مالک، ج ۲، ص ۲۰۷



## معنا و موارد منصوب بنزع خافض

برای بررسی این پدیده و اثبات وجود و حقیقت آن، باید شناختی اجمالی از اصطلاح منصوب بنزع خافض در بیان نحوین به دست آوریم:

### شناخت لغوی

اصطلاح منصوب بنزع خافض با تعابیر دیگری از جمله المنصوب علی نزع خافض و المنصوب باسقاط الخافض و اسقاط حرف الجر به کار رفته است و همه این تعابیر الفاظی شبیه به هم دارند از جمله:

- \* منصوب: اسم مفعول از ماده نصب که یکی از مصطلحات نحوین است یعنی اعراب دادن به کلامه به وسیله فتح.<sup>۶</sup>
- \* حرف باء که در معنای سببیت به کار رفته و یا حرف علی که برای تعلیل است.
- \* نزع: کندن و جدا کردن<sup>۷</sup>؛ این تعبیر مشابه تعبیر به «اسقاط» است و هر دو دلالت بر حذف خافض دارند.
- \* خافض: صفت مشبه به معنای اسم فاعل بر وزن فاعل از ماده خفض که از اصطلاحات نحوین است به معنی کسره دادن<sup>۸</sup>؛ این تعبیر مشابه تعبیر به جار یا حرف جر است.

### تعریف اصطلاحی

از جمله تعاریفی که برای این پدیده مطرح شده، بیان شیخ بهایی در صمدیه است، ایشان در حدیقه ثانیه، ششمین مورد از منصوبات را منصوب بنزع خافض

۶. احمد بن محمد بن علی الفیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۶۰۷

۷. همان، ج ۲، ص ۶۰۰

۸. همان ج ۱ ص ۱۷۵



دانسته و آن را اینگونه تعریف می‌کند:

«المنصوب بنزع الخافض و هو الاسم الصريح و او المول، المنصوب بفعل لازم، بتقدير حرف الجر و هو قیاسی مع ان و ان [...] و سماعی فی غیر ذلك [...]»<sup>۹</sup>

در این زمینه تعاریف دیگری نیز وجود دارد اما تفاوتی با هم ندارند از جمله سخن ابن عبدالباری در شرح الكواكب الدرّیه:

«الاسم المنصوب بفعل حقه أن يتعدى بالحرف، لكنه حذف عند تعيينه استغناءً عنه سماعاً او قیاساً»<sup>۱۰</sup>

قدر متیقن بیان نحویون و این چند تعریف در این است که حرف جر از متعلق به فعل لازم حذف شده و مجرور آن منصوب شده است با توجه به این مطلب به مواردی که ممکن است این حکم بر آنها صدق کند می‌پردازیم.

### بیان موارد حذف حرف جر

حذف حرف جر موارد زیادی می‌تواند داشته باشد<sup>۱۱</sup> اما در اینجا مواردی را بررسی می‌کنیم که دو ویژگی مذکور را داشته باشند پس باید با بررسی افعال در زبان عربی موارد محتمل را شناسایی و دسته بندی کنیم:

فعل در کلام عرب یا متعدی است یا لازم و یا دو وجهی استعمال می‌شود:

الف) متعدی: فعلی که می‌توان از آن اسم مفعول غیر مقید به حروف ساخت<sup>۱۲</sup> مانند: ضرب زيداً عمرواً؛ عمرو مضروب است این فعل را «متعدی بنفسه» و مفعول

۹. بهاء‌الدین محمد بن حسین شیخ بهایی، الفوائد الصمدیه، ص ۲۷

۱۰. ابن عبدالباری، شرح الكواكب الدرّیه، ج ۲، ص ۳۵۸

۱۱. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۲، ص ۴۹۱

۱۲. محمد بن حسن رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافی، ج ۴، ص ۱۳۶



آن را مفعول<sup>۱۲</sup> به بدون واسطه می‌نامند.

متعدی به یک مفعول مانند ضرب زید عمروا.

متعدی به دو مفعول مانند کسوت عمروا جبه.

ب) لازم: فعلی که نمی‌توان از آن اسم مفعول غیر مقید به حروف ساخت مانند:

غضب زید<sup>۱۳</sup> علی عمرو. در این مثال «عمرو» مغضوب علیه است. این دسته را متعدی

به حرف جر می‌نامند.

ج) دو وجهی: این افعال گاهی متعدی بنفسه و گاهی متعدی به حرف جر

هستند<sup>۱۴</sup> که خود سه دسته می‌شوند:

الف) هر دو استعمال مساوی و معروف هستند<sup>۱۵</sup> مانند:

- نصحت لک و نصحتک؛ شکر لک و شکر تک؛ ...

- یبغونکم الفتنة ای لکم

- استغفر الله ذنبا

ب) استعمال فعل به صورت متعدی بنفسه قلیل است:

۱) قیاسی:

■ در آن و ان

■ در غیر آن

○ افعالی که فقط در بعضی موارد حرف جر آن حذف می‌شود.

مانند «دخلت الدار» که فقط در اسماء اماکن اینگونه است.

۱۳. محمد بن حسن رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص ۱۳۶؛ شیخ خالد بن

عبدالله الازهری، شرح التصریح علی التوضیح، ج ۱ ص ۴۶۹؛ محمد بن عبدالله ابن مالک، شرح

الکافیة الشافیة، ج ۱ ص ۲۸۳

۱۴. محمد بن حسین رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص ۱۳۶؛ شیخ خالد بن

عبدالله، شرح التصریح علی التوضیح، ج ۱، ص ۴۶۹



○ در همه افعال اگر جار مشخص باشد «این قول اخفش اصغر است و ثابت نشده»<sup>۱۵</sup>

(۲) سماعی. مانند:

- ذهبت الشا؛ توجهت مكة؛ مُطِرنا السهل و الجب؛ ضُرب زيد الظهر و البطن

- لا قعدن لهم صراطك المستقيم؛ ان تسترضعوا اولادكم

- استغفر الله ذنبا

(ج) استعمال همراه با حرف جر قلیل است.

با توجه به این نمودار موارد حذف حرف جر در افعال دو وجهی وجود دارد که خود سه دسته هستند، دسته اول یا معنای فعل در هر دو استعمال آن یکسان است مانند نصحتک و نصحت لک؛ یا معنای آن دو باهم متفاوت است مانند: «فغر زيد فاه یعنی فتحه و فغر الفم یعنی انفتح» که در هر دو صورت باید بگوییم حرف جری در تقدیر گرفته نشده زیرا هر دو استعمال رایج و معروف هستند و به عبارتی در صورت اول بود و نبود حرف جر اثر معنوی ندارد و شاید از این جهت است که عده‌ای حرف جر آن را زائده دانسته‌اند<sup>۱۶</sup> و در صورت دوم چون وجود و عدم حرف جر دو معنای متفاوت را می‌رساند، لذا در تقدیر گرفتن موجب لبس است و جایز نیست<sup>۱۷</sup> بنابراین در این دسته احتمال تقدیر حرف جر وجود ندارد و از دایره بحث ما خارج است.

۱۵. محمد بن حسین رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص ۱۳۸

۱۶. همان

۱۷. محمد بن یوسف ناظر الجیش، شرح تسهیل المسمی بتمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ج ۲،



در دسته دوم که استعمال به طور متعدی بنفسه قلیل است باید بررسی کنیم که در واقع فعل لازم بوده است و در این موارد اینگونه استعمال شده یا نه؟ و بعد بگوییم چر؟ همانطور که گفتیم این دسته مشتمل بر دو بخش است؛ قیاسی و سماعی.

### بررسی موارد قیاسی

حذف حرف جر همراه با ان و ان مانند:

- نطمع ان یدخلنا ربنا. <sup>۱۸</sup>

- ایطمع کل امرئ منهم ان یدخلنا جنة نعیم. <sup>۱۹</sup>

- افتطمعون ان یومنوا لکم. <sup>۲۰</sup>

در این موارد حرف جر «فی» در تقدیر است و این فعل با حرف جر «فی» متعدی می‌شود نه بنفسه <sup>۲۱</sup> و بعضی از تفاسیر نیز با در تقدیر گرفتن حرف جر معنا کرده‌اند <sup>۲۲</sup> با توجه به ظاهر آیه هم باید گفت معنای خود طمع قصد شده و اینگونه نیست که متضمن فعل متعدی شده باشد.

- و یمنون علیک ان اسلموا. <sup>۲۳</sup>

در این مورد نیز حرف جر باء در تقدیر است <sup>۲۴</sup> و احتمال اینکه فعل «منن»

۱۸. مائده: ۸۴

۱۹. معارج: ۳۸

۲۰. بقره: ۷۵

۲۱. شیخ فخر الدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۴ ص ۳۷۰

۲۲. احمد بن یوسف سمین الحلبی، الدر المصون فی علوم الكتاب المکنون، ج ۲ ص ۵۹۷ و ج ۱ ص ۲۶۵

۲۳. حجرات: ۱۷

۲۴. علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸ ص ۳۳۰؛ فضل بن حسن

طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۰۹





متضمن معنای اعتدی شده باشد وجود دارد یعنی یعتدون علیک اسلامهم مانین به علیک.<sup>۲۵</sup>

- او عجبتم ان جائکم ذکرٌ من ربکم.<sup>۲۶</sup>

در این مورد همان گونه که از ظاهر آیه بر می آید حرف جر «من» در تقدیر می باشد<sup>۲۷</sup> و فعل عجب متعدی به نفسه نیست و با حرف «من» متعدی می شود.<sup>۲۸</sup> در باب انّ و ان باید به این نکات توجه شود:

۱. حذف حرف جر در این باب شایع است و نحو یون بر آن اتفاق نظر دارند.
۲. علت حذف جار طولانی شدن کلام و برای تخفیف است.<sup>۲۹</sup>
۳. از آنجایی که اعراب لفظی بر روی انّ و ان و صله آنها ظاهر نمی شود بر سر موضع اعرابی آن اختلاف وجود دارد که سیبویه و فراء آن را در موضع نصب دانسته اند<sup>۳۰</sup> (البته با در تقدیر گرفتن حرف جر) زیرا عمل حرف جر مضمّر ضعیف است و مثال هایی که در آنها حرف جر مقدر است ولی مجرور، به صورت مجرور باقی مانده را شاذ دانسته اند<sup>۳۱</sup> ولی خلیل و کسائی انّ و ان و ما بعد آن را در موضع جر دانسته اند. در تایید مذهب خلیل و کسائی به این شعر از اخفش استناد شده است:  
«وما زرت لیلی ان تکون حبیبة الی و لا دین بها انا طالبه»  
عبارت «لا دین» مجرور تلفظ شده و عطف به «ان تکون» شده پس باید گفت «ان

۲۵. احمد بن یوسف سمین الحلبي، الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون، ج ۷، ص ۷۲

۲۶. اعراف: ۶۳

۲۷. محمود زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۱۱۵

۲۸. احمد بن محمد بن علی الفیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۳۹۳

۲۹. شیخ خالد بن عبدالله، شرح التصریح علی التوضیح، ج ۱، ص ۴۶۹

۳۰. محمد بن عبدالله ابن مالک، شرح الکافیة الشافیة، ج ۱، ص ۲۸۳

۳۱. محمد بن حسین رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص ۱۳۷



تکون» در محل جر بوده است.

### بررسی «دخلت الدار»

در عبارت «دخلت الدار» هنگام تعدی، اسماء اماکن بدون حرف جر استعمال می‌شوند. در مورد علت منصوب بودن «الدار» سه قول وجود دارد:

۱. دار ظرف مکان مختص شبیه به مبهم هست.
۲. فعل دخل متعدی به نفسه است و دار مفعول به آن می‌باشد.
۳. حرف جر «فی» حذف شده و فعل به دار متصل شده و در آن عمل کرده است. با توجه به استعمالات و ظاهر کلام باید گفت «دخلت الدار» متضمن معنای ظرفیت است و الدار در واقع ظرف تحقق فعل می‌باشد به علاوه اینکه دخل همانطور که خواهد آمد لازم است و با حرف جر «فی» متعدی می‌شود. اما باید گفت که این مورد از موارد مفعول فیه نیست زیرا اولاً تعاریفی که برای مفعول فیه مطرح شده در برگرفته آن نیست<sup>۳۲</sup> و ثانیاً فعل به خاطر مشارکتی که در لفظ با اسم زمان دارد از این جهت که فعل به وسیله صیغه‌اش دلالت بر زمان می‌کند، می‌تواند به اسم زمان مبهم یا مختص، بدون توسط حرف جر تعدی کند. به عبارت دیگر این مشارکت سبب جواز حذف جار برای تخفیف در لفظ شده است، اما در اسماء مکان چون فعل در لفظ (و نه در صیغه یا ماده) دلالتی بر زمان ندارد حتی با دلالت بر معنای فعلی، تعدی فعل به آن‌ها توسط حرف جر است و حذف آن جایز نیست مگر در اسماء اماکن مبهم زیرا شبیه به اسم زمان هستند.<sup>۳۳</sup> در رد نظر دوم مبنی بر متعدی بنفسه بودن فعل «دخلت»

۳۲. نحویون در تعریف مفعول فیه قید «اطراد» را مطرح می‌کنند که این قید امثال دخلت الدار را خارج می‌کند زیرا استعمال اسماء اماکن فقط با این فعل متضمن «فی» هستند و نه با دیگر افعال.

۳۳. محمد بن عبدالله الوراق، *علل النحو*، ص ۵۰۴؛ عبدالرحمن بن محمد ابن انباری، *اسرار العربیه*،



باید گفت اولاً فعل دخل همیشه لازم بوده و استعمال دو وجهی نداشته است زیرا نقیض آن یعنی «خرج» و نظیر آن یعنی «ورد» و «عبر» هر دو لازم‌اند و فعل غالباً جاری مجرای نقیض و نظیرش می‌باشد به علاوه اینکه مصدر آن «دخول»، از اوزان افعال لازم می‌باشد. و ثانیاً «دخلت الدار» یعنی این که «دار» هم محل فعل «دخول» و هم محل فاعل «داخل» می‌باشد بر خلاف مفعول به که فقط محل فعل است نه فاعل.<sup>۳۴</sup> در نتیجه باید گفت در مثل «دخلت الدار» حرف جر حذف شده و فعل، «دار» را نصب داده است.

### بررسی موارد سماعی

#### بررسی موارد مشهور و غیر قرآنی

در مثال‌های «ذهبت الشام [الی]؛ توجهت مكة [الی]؛ ضُرب فلانٌ الظهر و البطن [علی]؛ مُطَرْنَا السهل و الجبل [فی]» نیز احتمالاتی که در «دخلت الدار» مطرح شد وجود دارد که در مردود دانستن دو احتمال اول همان استدلال گذشته کافی است. یعنی بگوئیم این موارد مفعول‌فیه نیستند زیرا اولاً تعریف مفعول‌فیه بر آن‌ها صادق نیست و ثانیاً همه آن‌ها متضمن معنای «فی» نیستند به علاوه این که در مورد «ذهبت الشام» و «توجهت مكة»، اسم منصوب، غایت فعل است نه محل تحقق. و همچنین این افعال لازم‌اند<sup>۳۵</sup> و نمی‌توان یک اسم منصوب را مفعول‌به بی‌واسطه آن‌ها دانست زیرا اولاً این افعال در غیر این منصوبات با حرف جر استعمال شده‌اند مانند: «ذهبت الى البصرة» و «توجهت الى المدينة؛ و ثانیاً در مورد «ذهبت الشام» و «توجهت مكة» این‌گونه نیست که ذهاب بر شام یا توجه بر مکه واقع شده باشد و آن‌ها محل فعل

۳۴. محمد بن یوسف ناظرالجیش، شرح تسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ج ۴،

ص ۱۸۹۴؛ علی بن مومن ابن عصفور، شرح جمل الزجاجی، ج ۱، ص ۳۰۸

۳۵. با مراجعه به معاجم و استعمالات و بررسی نظیر و نقیض و مصدر این افعال.



باشند - معنایی که مفعول به بر آن دلالت می‌کند - بلکه می‌گوید ذهاب و توجه به سوی شام و مکه بوده است.

نتیجه تحلیلی که گذشت به قرار زیر است:

الف) این چند مثال به همین شکل استعمال شده‌اند یعنی فعل و اسم منصوب بعد آن هر دو سماعی هستند. و در صورت تغییر هر یک، دیگر نمی‌توانیم حرف جری در تقدیر بگیریم.

ب) این موارد نادر هستند.

ج) به سبب شهرت، معنای آن‌ها معین و مشخص شده و امکان وقوع لبس و اشتباه وجود ندارد.

### بررسی موارد قرآنی

در بعضی از آیات قرآن می‌یابیم که فعل لازم، نصب داده، و مفسرین در بیان آن‌ها دو گونه رفتار کرده‌اند. عده‌ای حرف جری در تقدیر گرفته و علت نصب را اسقاط جار دانسته‌اند اما عده‌ای دیگر معتقدند که فعل لازم، متضمن معنای فعل متعدی شده و به این خاطر نصب داده است. از جمله:

الف) لاقعدنّ لهم صراطک المستقیم.<sup>۳۶</sup>

در این مورد بعضی از جمله علامه طباطبایی آیه را با تقدیر حرف جر «علی» بیان

کرداند و چیز دیگری را در معنای فعل قعد دخیل نکرده‌اند.<sup>۳۷</sup>

ب) ان تسترضعوا اولادکم.<sup>۳۸</sup>

۳۶. اعراف: ۱۶

۳۷. علامه محمد حسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱ ص ۳۱؛ فضل بن حسن طبرسی،

*مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، ص ۶۲۳

۳۸. بقره: ۲۳۳



حرف «لام» در تقدیر است.<sup>۳۹</sup> البته زمخشری در کشاف می‌گوید که استرضع دو مفعولی است.

اما مرحوم رضی در بیان قول اخفش اصغر می‌گوید:

«بہتر این است کہ فعل لازم را متضمن فعل متعدی بیان کنیم یعنی لا تعدنّ

متضمن لالزمّنّ شده و و تسترضعو متضمن ترضعوا شده»<sup>۴۰</sup>

لازم است یادآوری شود که در قرآن موارد دیگری هم وجود دارد از جمله آیات ۲۳۲ بقره و ۱۲۲ اعراف، اما به دلیل اختلافات زیادی که در تحلیل آن‌ها وجود دارد و عدم جمع‌بندی همه آن‌ها به همین دو آیه اکتفا شده است. علاوه بر این که خیلی از موارد مشابه هم خارج از بحث ماست و بررسی آن را به تحقیقی مفصلتر محول می‌کنیم.

پس از تحلیل آیات بالا به این نتیجه می‌رسیم:

الف) این استعمالات رایج و مطرد نیست و خلاف اصل است.

ب) در این آیات معنای ظاهری آیه مشخص است و واژه محذوف متعین است بنابر این لبس و اشتباه راه ندارد.

### نتیجه

فی الجمله در کلام عرب مواردی وجود دارد که برخلاف اصل، فعلی که استحقاق نصب دادن نداشته<sup>۴۱</sup> بدون واسطه عمل کرده و نصب داده است و ثابت شد که نمی‌توانیم بعضی از این موارد را تحت یکی از منصوبات توضیح دهیم به علاوه

۳۹. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۸۸

۴۰. محمد بن حسین رضی الدین استرآبادی، شرح رضی علی الکافیہ، ج ۴، ص ۱۳۸

۴۱. چه لازم و چه متعدی زمانی که به بیش از مفعول به خود نصب دهد مانند استغفر الله ذنبا لست محصیه...

این که مثال‌های آن در لغت مشهور بوده و بعضی هم مطرد هستند.<sup>۴۲</sup> پس شایسته است که یک دسته جدیدی برای منصوبات تعریف کنیم که توضیح دهنده این موارد باشد همانطور که برخی از علماء اینگونه عمل کرده‌اند از جمله شیخ بهایی که این مثال‌ها را در دسته‌ای از منصوبات تحت عنوان منصوب بنزع خافض توضیح داده است.

برای شناخت حقیقت این دسته شایسته است قدر مشترک مثال‌های گذشته را بیان کنیم:

الف) در همه مثال‌ها، فعلی نصب داده که استحقاق این عمل را نداشته و غالباً لازم بوده است.

ب) در تمام مثال‌ها، مقدرٌ کاملاً معین است و اختلافی در آن نیست و حتی در باب آن و آن در صورت عدم معین بودن حرف جر، حذف جایز نیست.

ج) در موارد مذکور حذف به خاطر تخفیف لفظی است.

د) در ضمن باید گفت حذف جار در باب آن و آن جوازی است ولی در غیر آن وجوبی است و با حرف جر استعمال نشده‌اند.

شایسته یادآوری است که در غیر موارد قیاسی نمی‌توانیم، در صورت حصول مشترکات مطرح شده، حکم به جواز تقدیر حرف جر کنیم زیرا این دسته کاملاً وابسته به سماع است و چه بسا شهرت آن‌ها به خاطر استعمال اینچینی باشد.

در نتیجه اگر بخواهیم تعریفی ارائه دهیم که جامع و مانع باشد می‌توانیم از بیان ابن‌عبدالباری استفاده کنیم:

«الاسم المنصوب بفعل حقه ان يتعدى بالحرف، لکنه حذف عند تعينه استغناءً

---

۴۲. همانطور که گذشت باید یادآوری کنیم که ندرت و خلاف قاعده بودن به معنای عدم شهرت نیست. ممکن است یک موردی که از لحاظ قاعده شاذ است در استعمال عرب رایج و مشهور باشد.

عنه سماعا او قیاسا» ۴۳.

الف) الاسم المنصوب: بیانگر جنس این پدیده است.

ب) بفعل حقه أن يتعدى بالحرف: بیانگر وجه اشتراک اول است یعنی همه موارد را شامل می‌شود به علاوه این که مخرج منصوباتی است که عامل آن‌ها صلاحیت تعدی بدون حرف دارند مانند آن دسته از افعال دوجهی که هر دو وجهشان رایج و معروف است.

ج) حذف عند تعیینه: ناظر به وجه اشتراک دوم است و بیانگر عدم صحت حذف در مواردی است که لیس و اشتباه پیش می‌آید.

د) استغناء عنه: ناظر به وجه اشتراک سوم و غایت حذف است یعنی از آنجایی که معنا واضح و معین است ما بی‌نیاز از حرف جر هستیم و به همین جهت برای تخفیف در لفظ حذف می‌شود.

ه) سماعا و قیاسا: ناظر به دو صنف از این نوع است که یک وجه تخالفی با هم دارند و آن اطراد موارد قیاسی است.

در پایان شایسته است این چند سوال را مطرح کنیم:

الف) آیا جواز حذف، در باب أن و أن می‌تواند ناظر به ظرافتی معنایی در بود و نبود حرف جر باشد یا خیر؟

ب) چرا فعل لازم حتما باید با حرف جر متعدی شود و در مواردی که اینگونه نیست سعی بر در تقدیر گرفتن حرف جری می‌شود؟ چه ویژگی دارند که حتما باید حرف جری وجود داشته باشد بر خلاف متعدی؟



## فهرست منابع

١. قرآن کریم.
٢. ابن انباری، عبد الرحمن بن محمد، *اسرار العربیه*، بیروت، دار الارقم، بی تا.
٣. ابن عبد الباری، *شرح الکواکب الدرّیه*، عبدالله الشعبی، بیروت، موسسه الکتب الثقافیه، ١٤١٠هـ.
٤. ابن عصفور، علی بن مومن، *شرح جمل الزجاجی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
٥. ابن مالک، محمد بن عبدالله، *شرح الکافیة الشافیة*، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
٦. ابن مالک، محمد بن عبدالله، *شرح تسهیل: تسهیل الفوائد و تکمیل المقاصد*، قم، ذوالقربی، ١٤٣٤ق.
٧. ابن هشام الانصاری، احمد بن عبدالله، *اوضح المسالک الی الفیة*، بیروت، المکتبه العصریة، بی تا.
٨. الازهری، شیخ خالد بن عبدالله، *شرح التصریح علی التوضیح*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ٢٠٠٦م.
٩. رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن، *شرح الرضی علی الکافیة*، تهران، موسسه الصادق للطباعة والنشر، ١٣٨٤ ش.
١٠. زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی، ١٤٠٧ ق.
١١. سمین الحلبي، احمد بن یوسف، *الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون*، دارالقلم، بی تا.
١٢. سیبویه، عمر بن عثمان، *کتاب سیبویه*، بیروت، موسسه اعلمی، بی تا.
١٣. سیوطی عبدالرحمن بن ابی بکر، *البهجة المرضیة فی شرح الفیة*، قم، دارالحکمة، ١٤١٧ق.





۱۵. شیخ بهایی، محمد بن حسین، *الفوائد الصمدية*، قم، نهاوندی، ۱۳۹۱ ش.
۱۶. طباطبایی، علامه سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه المدرسین، ۱۴۱۷ ق.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۰ ش.
۱۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، حسینی اشکوری، احمد، تهران، ۱۳۷۵ هـ ش.
۱۹. عباس، حسن، *النحو الوافی*، تهران، ناصر خسرو، بی تا.
۲۰. فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، قم، مؤسسة دارالهجره، ۱۴۱۴ هـ ق.
۲۱. المبرد، محمد بن یزید، *المقتضب*، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.
۲۲. ناظر الجیش، محمد بن یوسف، *شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد*، قاهره، دار السلام، بی تا.
۲۳. الوراق، محمد بن عبدالله، *علل النحو*، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.